

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد
بدین بوم ویر زنده یک تن میباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Political

ادبی - سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
نیو جرسی - ۱۹ اپریل ۲۰۱۴

سرزمین "نی نی و ده ده"

پدر بزرگوارم - که یادش جاودانه گرامی باد - انسانی بود خوش صحبت و شیرینکلام، که اگر کسی یک بار در پای صحبتش مینشست، دلش ازو کنده نمیشد و بسیار آرزو میکرد، که آن بزرگوار بگوید و او سراپا گوش باشد. آن مرد فاضل و ادیب، چنان که شایسته هر ادیب و صاحب فضل است، اشعار غرّا و بیحد فراوان شعرای متقدم را به یاد داشت و در هر مورد، از اشعار بزرگان استشهد میکرد، همان قسمی که دیگران مثلاً استدلال خود را با خامکوبی از ضرب الامثال پخته میسازند. شعر را بس زیبا میخواند و در فن شعرشناسی و مُراعات عروض، آیتی بود و یگانه محیط خود. چه بسا اشعار نغز را که از زبان آن معظم شنیده ام و همه در خاطر حک گردیده است. یکی از اشعاری که از همین قبیل اند و هرگز از یادم نمیرود، اینست:

اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی

ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

قویاً حدس میزنم که این بیت سخنگوی، از استاد سخن و شیخ شیراز، حضرت سعدی باشد.

بلا ترصد زمینه ای مهیا گشت، که جهت کسب دیدار عزیزان به اتازونی بیایم و از شهرهای همجوار و در به پهلوی نیویارک و جرسی سیتی، دیدن کنم. امروز شانزدهم اپریل که روز دوم اقامتم درین دیار است، روزی ست سخت آفتابی ولی سرد، که حتی درخشش آفتاب جهانتاب هم پیکر و بدنه کرخت و منجمد شهر و هوایش را گرم کرده نمیتواند. دیشب اندک برف هم زده بود

و امروز که جهت هواخواری در ساحل دریای هدسن، به گشت و گذار پرداختم، جای جای برف هم به نظر میرسید. من که خنکخور زور هم هستم و هوای سرد باعث اذیتم میگردد، خود را با لباس گرم، جیپس پوشانده و بیرون برآمدم. ساعتی را به گردش پرداخته و بعد از این که یارای قدم زدن بیشتر را نداشتم، پس به خانه آمدم. در شهر خلوت محض حکمفرما بود و به گفته کابلیان عزیز، گوئی پشه هم پر نمیزد. با آن هم مگر با تعجب کسانی را یافتم که با لباس سُبک و یخنباز این طرف و آن طرف میگشتند و طرفه این که یکی را با پتلون نیمه تابستانی دیدم، که سگرت بر لب چسپانده و در گوشه ای سایه، مشغول تلفون کردن و بلکه گرم قصه و اختلاط بود.

به خلاف فرموده شیخ اجل مگر، این بدخوی هرکجائی همیرود از یاد وطن و شهر و دیار و عادات و رسوم و ثقافت و فرهنگ مردم خود فارغ شده نمیتواند. این کار در حدی ست که ترسبش را ناخودآگاه در نوشته هایم مییابم.

عنوان «سرزمین نی نی و ده ده» برخاسته از مثل "یا نی نی، یا ده ده" است، که از امثال بس معروف کابل جان است و ممثل "تفریط و افراط". کلمه "ده" که در اصطلاح عامیانه کابلی "امر به زدن" را افاده میکند - چنان که گویند «ده که نمیزنی!!!» (یعنی تا میتوانی بزن) - در آثار منثور و منظوم قدمای ارجمند زبان دری فراوان دیده میشود. و افسوس که این کلمه زیبا را بمانند هزاران دیگر نظیر آن از زبان مکتوب و ادبی حذف کرده اند؛ و برای ایرانیان و دری ایران این کلمه سخت بیگانه است. المانها و جیزه مثل مانند Alles oder nichts (همه چیز و یا هیچ چیز) را تقریباً مُعادل همین مثل ما به کار میبرند.

این بار تصادفاً از میدان طیاره تا جایگاه و منزلگاه عزیزان با قطار و مترو طی طریق کردیم؛ از خرابه زاران و محیطهای پُر کندواله و نُغُلخانه ها، گذشته!!! از سابق هم وقتی چندین بار به نیویارک آمده بودم، با منظرهای افراط و تفریط آشنائی حاصل آمده بود؛ که:

- یک طرف جزیره عالیجاه منهن و مرکز پول و رونق و جلال سرمایه، و آن سوترک مناطق غریب نشین و مفلسان و مفلس خوشالان.

- یک طرف کسانی که عاروق شان همیشه ترش کردگی ست و در طرف دیگر کسانی که بی ادبی مُعاف، از گشنگی گوز هم نمیزنند.

- یک طرف کاخها و آسمانراشهای بر در بر و منقش و پر اُبَهَّت و شکوه که هر کدام به ذات و رسته خود آسمانسائی و دلربائی میکند و در جانب دیگر کوخها و کلبه های ریخته و چکیده و غدار غدار بیچارگان بی همه چیز.

....

واقعاً وقتی آدم این وادی وحشتناک تفاوت را میبیند، کم میماند که زهره تَرَق شود. مگر در همان خود جزیره افسانه ئی و باشکوه منتهن نیز، وقتی آدم اسباب فرسوده مواصلات و ترافیک و راه و جاده و سرک و خیابان و پیاده روهای داغدار و فرتوت و بی رونق هشت رخ نه گرد را میبیند، فُوت از سرش میپرد. درینجا سرمایه نمودِ واقعی خود را به حدّ اعلایش نشان میدهد. اما چرا این ابرقدرت بی رقیب عالم بدین حال دلخراش نشسته است؟؟؟

چند روز پیش روزنامه مشهور برلین موسوم به "تاگس شپیگل" Berliner Tagesspiegel لست مصارف نظامی ممالک صنعتی جهان را نشر کرده بود. در صدر همه اتازونی قرار داشت، با تخصیص سالانه بیشتر از پنج صد ملیارد یورو؛ یعنی حدوداً هفت صد ملیارد دالر امریکائی. در رسته دوم قدرت عظیم اقتصادی دیگر جهان، چین، قرار داشت، با بودجه نظامی یک صد و سی ملیارد یورو، یعنی کمتر از یک ثلث مصارف عسکری اضلاع متحده امریکا. ممالک دیگر بالترتیب در مراتب بسیار پائینتر قرار داشتند و جاپان با همه عظمت اقتصادی بودجه سالانه سی ملیارد یورو را نشان میداد.

مصارف کمرشکن نظامی اتازونی خواهی خواهی اثرات سوئش را در ساحات دیگر حیات کشور نشان میدهد. امریکا در ساحه خدمات اجتماعی و رفاه عامه، مفلس در مفلس است. وضع ناگوار و بی هنجار وسائل ترافیک شهری از قبیل مترو و سرویس و خط آهن و ... در نیویارک ، اواخر قرن نژده اروپا را به خاطر می آورد.

همین لحظه که این سطور را از ساحل "نهر هدسن" مینگارم، ناظر منظر باشکوه و کم مانند منتهن استم. امروز طلوع عجیب و غریب و شاعرانه خورشید را از پس پشت آسمانخراشها تماشا کردم و دیشب طلوع قرص مهتاب جهانتاب و سیر سپهرتازش را. طلوع دوگانه اجرام سماوی، در حالی کیفیت خود را به اکمال میرساندند، که هلیکوپترهای بردربر به مانند بمبیرک بر فراز این دریا در پروازند. بمبیرکهای آهنین بلاوقفه و در طول بیست و چار ساعته شباروزی، در دو سمت مخالف در حال پرواز دیده میشوند.

این مناظر مرا به یاد آفتاب و مهتاب کابل نازنین خود ما انداخت و طلوع و غروب هردو. یاد آن شبهای فرخنده به خیر که از فراز زیارت "خواجه صفا" و "قبر صوفی" و "تخت شاه" و یا زیارتگاه "خواجه روشنائی"، از مهتاب شب چارده لذتها همبیردیم. یاد هوای گوارا و سیرون بهار کابل به خیر که نوای زندگی را در کالبد مردگان میدمید.

با آن که درین گوشه دنیا بهار هنوز نزول اجلال نفرموده است، به یاد بهاران و تابستانهائی افتاده ام که هوای گوارا اجازه میداد، که آدم قول و بال لُج بیرون برآید و به سیر باغ و شاخ و گل و سنبل و هرچه از زیبائی جلوه گر بود، بپردازد. چند سال پیش در موسم گوارا روزی چند

در نیویارک بسر بردم و باربار از "بوستان مرکزی" دیدن کرده و لذتها بردم. مزه و نشه آن زمان طبع نوآموز و نوجوشم را به سرودن ابیاتی چند گماشت، که زیر عنوان "بهار منهن" تقدیم میگردد:

بهارِ منهن

حَبّدا شهر و دیار منهن
منهن شهری ست در اوج نشاط
دور بودم سالهای سال دور
از "نیوجرسی" همیبینم، همی
"نهر هدسن" با همه پهناوری
"بوستان مرکزی" با سنگلاخ
مُوسِمِ گل هر کجا زبید بسی
حسن بی مانند او از حد گذشت
کهنه و نو در کنار هم ببین
خوش بُود از بهر آسودن مُدام
ارچه این خطه دیار گل بود
دستِ آدم گل بود، بسیار، لیک
با همه خوبی و زیبایی و حسن
نامکش کلان دِهش ویران بود
جاده و راه و خیابانش نگر
هر طرف کند و کُپر میبینمش
کنده و فرسوده و بی آبرو
با همه افراط و تفریطی که هست
حسن خوبان را بُود مرز و حدی
خلق بینم بی ریا در رفت و رو
گرچه شهر منهن زیبا بود
دیدن روی عزیزان خوش بود

میسزد تا شعر تر گوید "خلیل"

از بحار بی کنار منهن

وقتی در کمر این قصیده رسیده بودم، به یاد آمد که قصیده ای بس باشکوه و ماندگار از بزرگان هم در همین بحر به یادگار مانده است. گرد حافظه را سُرُده و دانستم که قصیده من، ناخودآگاه از قصیده "بوی جوی مولیان" رودکی سمرقندی تداعی گردیده است.

درین چند ماه آخر دیوانهای شعرای بزرگ متقدم، چون عنصری بلخی و منوچهری و فرخی و رودکی را ورق زده رفته و از اشعار شاهوار و غمگسار ایشان حظ برده ام. شنیده بودم، که میگویند:

"آنچه را امروز فرا میگیری، فردا در عمل به کار می اندازی".

فحوای این وجیزه گویا در حجرات مغز و حافظه ام حک گردیده بود، که تراوشش را اینک در قصیده "بهار منهن" میبینم.

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، بزرگترین شاعر روزگاران سامانی و پیشکسوت و سرمشق شعرای بعد از خود، برای تشویق امیر نصر بن احمد سامانی به مراجعت به بخارا، قصیده ای سرود سخت عذب و خوشایند؛ با این مطلع:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

"چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی" که از اُمّهاتِ نثر دری و از جمله افتخارات ادبی سرزمین محبوب خود ما شمار میشود، داستان را به تفصیل تمام می آورد، که به خاطر جلوگیری از اطاله کلام از نقل آن منصرف میگردم. مگر چرا این قصیده بی همباز را با چنگ و آهنگ دلنواز "داوود پژمان" نشنویم؟؟؟:

داوود جان پژمان، هنرمند جوان و ناخوان بی مانند پامیر بدخشان، "بوی جوی مولیان" را با سازی بی اندازه گوشنواز به نام "قُشقرچه" چنین به ترنم میگیرد و زمزمه میکند:

<https://www.youtube.com/watch?v=9VkKiJvrwEM>

در یکی از کتبی که راجع به رودکی نوشته اند، خواندم که "مُولیان" هیئت تصحیف شده یا مُصَحَّف "مولایان" بوده است، که جمع دری "مولا" باشد؛ یعنی سروران و افراد قشر مرفه جامعه. منطقه ای را که رودکی ضمن آن قصیده با حسرتی تشویقگر از آن یاد میفرماید، منطقه قشر آسوده و متمول و پیسه داران بخارا بوده که بسیار سرسبز و گوارا و آراسته با عمارات و ابنیه دلارا و دلکشا بوده است. رودکی این قصیده کم مانند را در هری یا هریوا - هرات کنونی خود ما - و بر اثر خواهش همکابان امیر نصر، که از غایت دوری از یار و دیار بجان آمده

بودند، سرود و به آواز دلنواز به امیر عرضه کرد. گویند، وقتی این قصیده تمام شد، امیر نصر چنان به وجد آمده بود، که بدون موزه سوار اسپ راهوار شده، رهسپار پایتخت خود "دارالملک بخارا" گشت و رکابداران موزه هایش را از پس پشتش همبیدند، تا امیر بعد از طی چندین فرسنگ دم گرفته، از اسپ پایان گردیده و موزه هایش را بپوشید.

چهار مقاله عروسی در مورد هری(هرات) نویسد :

« در سوادِ هری صد و بیست لون انگور یافته شود هریک از دیگری لطیفتر و لذیذتر، و »

- "سوادِ هری" مراد از "ولایتِ هرات" است.

- "لون"؛ یعنی "رنگ و نوع"

ناگفته نماند که "مولا" که کلمه عربی میباشد، از جمله "لغات اضعاف" است و لغات اضعاف به کلماتی اطلاق گردد، که دو معنای متضاد را افاده کنند. "مولا" در لغت هم به معنای "بادار" است و هم به معنای "نوکر".

وقتی "مولانای بلخی" میگوئیم، "مولا" را در معنای "سرور" و "بادار" در نظر داریم و "مولوی" خود منسوب به "مولا" در همین مفهوم است. ولی وقتی شاعری فرمود:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام

بنده و چاکر و مولای و سگانند و غلام

"مولا" یا "مولای" را در مفهوم "نوکر" اراده کرده است.

"مولا" را که در اصل خود به فتح میم و الف مقصور است و در دری وطن عزیز ما درست و اصولی اداء میشود، ایرانیان به ضم میم تلفظ میکنند، و مثلاً "مولوی" را "مولوی" تلفظ میکنند، که غلط محض است؛ مگر به فرموده خواجه حافظ شیرازی:

"اندرین ره کشته بسیارند، قربان شما"!!!!

تشریحات:

- "دست آدمی گل است" ضرب المثل کابلی ست و منظور از آن اینست، که وقتی دست آدم به کاری اندر شود، آن را سر و سامان میبخشد. در مصراع "دست آدم گل بود، بسیار، لیک"، نص و فحوای همین مثل ترسب کرده است.

- "نهر هدسن" منظور از Hudson River است که حد فاصل بین منهن و نیوجرسی را میسازد. از ساحل این دریا، "منهن" گویا زیر نگین "جرسی ستی" قرار دارد. این ترجمه را به یاد "نهر درس" کابل انتخاب کردم. "نهر" کلمه عربی و در معنای "دریا" یا "رودخانه" است. در جایی خوانده بودم، که "درس" در اصل خود "درشن" بوده که به لفظ هندی معنای "فیشن و سامانه" را میدهد. و ترکیب "فیشن و درشن" که از اصطلاحات معروف کابلی ست، از همینجا نشأت گرفته است.

در زمانی که کابل زیر سلطه شاهان مغولی یا بایی هند قرار داشت، حکمران کابل هر صبح وقت از مقر خود در همین نطقه فیشن کرده و آراسته با لباسهای فاخر، از بالای ایوانی ظهور میکرد، تا خلائق با دیدن روی "مبارک" او، روز را بر خود گوارا سازند.

- "بوستان مرکزی" مراد از Central Park است، که در سرحد بلافصل تعمیرات فلکسای منهن قرار داشته و جزء منهن است. سنترال پارک یا بوستان مرکزی، با داشتن کوهچه های متعدد خود حیثیت منحصر به فردی بدین پارک میدهد، که شاید در جهان جوره و ماننده نداشته باشد. صخره های عظیم سیاه و لشم که جسته جسته در هر گوشه و کنار این کوهچه ها قرار دارند، بر عظمت این پارک می افزایند.

جالب است که درختان بی شمار توت را در همین پارک میبینیم، البته توت های خسک، و نه پیوندی. و من ضمن دیدارهای تابستانی خود از این پارک، به یاد توتخوریهای کابل، از توت شیرین و آبدار آن بسیار زیاد تناول کرده ام. البته درخت توت خسک در سراسر شهر نیویارک بسیار دیده میشود.

(جرسی ستی - نیو جرسی، ۱۷ اپریل ۲۰۱۴)